

## از همگرایی تا همگرانی استراتژیک

تاریخچه مبارزه با جمهوری اسلامی با تاریخ آن همزمان است و این دو - مبارزه و جمهوری اسلامی - طبعاً در مراحل گوناگون پیوسته بریکدیگر تأثیر کرده‌اند. در نخستین مرحله بی‌فاصله پس از واقعت انقلابی که تقریباً همه مردم ایران خود را در پیروزی آن سهیم می‌دانستند مبارزه در بیرون بود. تبعیدیان گروه‌هاگروه، همه از وابستگان نظام پیشین، در پی بازگشت زود و آسان، و به زیر کشیدن گروهی که بی‌رنج زیاد و تقریباً به رایگان به قدرت رسیده بود، گرم برپا داشتن نشستها و سازمانها و راه انداختن نشریات بودند. ولی آن مبارزه با همه سروصدا طنینی میان‌تهی داشت. زمینه چندان در درون برایش نبود و آنچه بود یا مانند تظاهرات دلیرانه زنان تهرانی در بهار 1979/1358 با مخالفت عمومی روبرو شد و یا مانند کودتای نوژه در قهرمانی‌های نسنجیده برپا رفت. مبارزان بیرون، جز بخش کوچکی گروه‌هاگروه و به همان تندی از میدان بیرون رفتند و به بازساختن زندگیهای خود پرداختند. یک دو سالی بر انقلاب نگذشته موج ضد انقلاب بالا گرفت. آخوندها به سرعت لگام قدرت را به چنگ آوردند و هم پیمانان و هواداران کمتر خودی و غیرخودی را یکایک و به کمک خود آنها، هریک بر دیگری، پاکسازی کردند تا پایان جنگ عراق که کار به کشتار عام پیروان و متحدان پیشین رسید. آن سالهایی بود که گروهها و لایه‌های سیاسی و اجتماعی در ایران به ضد انقلاب پیوستند و شمار روزافزونی از آنان در بیرون با نخستین موج ایرانیان تبعیدی، نخستین قربانیان انقلاب و بازماندگان رژیم پیشین، پهلو به پهلو زدند و باز بازار مبارزه پیش از انقلاب گرم شد.

این مرحله دوم نزدیک دو دهه کشید. مخالفان در ایران، بیم خورده و روحیه باخته از ناکامی‌های همه سویه به فعالیتهای فرهنگی و مقاومت منفی روی آوردند و مبارزه بیرون نقش برجسته‌تری یافت. در اجتماعات ایرانی اروپا و امریکای شمالی شمار کاهندهای کوشندگان سیاسی، خود را برای به زیر افکندن رژیم که با اشتباهات و کوتاهیها یا مجاهدات خودشان بالا رفته بود سازمان دادند. اما مبارزه اساساً در میان خودشان بود؛ کمتری با جمهوری اسلامی و بیشتری با یکدیگر. گروهها و گرایشهای سیاسی در میدانی که همه به جان یکدیگر افتاده بودند به دشواری دشمن از دوست باز می‌شناختند. فضای پرکینه و غرض‌آلوده و بی‌منطق پیش از انقلاب بر جهان تبعیدی افتاده بود و بار انقلابی که همه را شکست داده بود بر سنگینی آن می‌افزود. دشمنان پیشین که بدبختی انقلاب را هم از چشم یکدیگر می‌دیدند با هم دشمن‌تر شده بودند و پای در زنجیر گذشته در بی اثری خود فروتر می‌رفتند. مبارزان در درون نومیدانه به هزاران تنی می‌نگریستند که در آزادی کشورهای دمکراتیک غربی میدانداری می‌کردند ولی وقت و نیرویشان را در توجیه خود و حمله به دیگران می‌گذاشتند.

دوران بسازویفروشی پس از جنگ که آغاز یک دزد سالاری cleptocracy بیسابقه در تاریخ ایران بود با ترور در صورت پوشیده و مشنوم آن (صدها قربانی ناپدید شدن‌ها و آدمکشی‌های فجیع در درون و بیرون ایران) و به عنوان یک ابزار دیپلماتیک (خرابکاری‌های پر دامنه در کشورهای خلیج فارس و اروپا) همراه شد. آن سالهایی بود که از سوئی مبارزه حتا در بی خطرترین جامه فرهنگی خود خطر مرگ نزدیک را دربر داشت و از سوی دیگر گرایش به کنار آمدن با رژیم را در کشورهای خارجی همان اندازه نیرو بخشید که سازشکاری را در مخالفان آن. از آن هنگام یک بخش قابل ملاحظه نیروهای مخالف دست در دست جمهوری اسلامی (حال جناح عملگرای آن که راه حل چینی را برای رژیم می‌خواهد و نمی‌تواند؛ یا، در دوره بعدی دوم خرداد، جناح اصلاحگر آن که اصلاح را بی‌دگرگونی آرزو می‌کند و نمی‌تواند) عمل کرده است. مبارزات درونی نیروهای مخالف، افزوده شدن مولفه جمهوری اسلامی را کم می‌داشت که هر هم‌رانی و همکاری consensus را ناممکن سازد. بر اختلاف میان جمهوریخواهان و هواداران پادشاهی مشروطه اختلاف مهم‌تر استراتژی بار شد: اصلاح یا تغییر رژیم؟ با برآمدن دوم خرداد مبارزان درون عموماً به نوید اصلاحات دلخوش کردند و در بیرون نیز گروههای روزافزونی بهانه بیشتر یافتند که که از مخالفت عملی دست بردارند. این بهانه تا آنجا رسیده است که حتا پس از ورشکستگی آشکار دوم خرداد در انتخابات و بست نشینی مجلس، چپگرایان بسیار با هر راه حلی که رژیم را نفی کند مخالفت می‌ورزند. آنها نه تنها سرمایه سیاسی خود را پای دوم خرداد نهاده‌اند بقای رژیم اسلامی را در هر صورتش بهترین تضمین می‌شمرند. اگر خودشان - با اصرار همیشگی به قرار داشتن در طرف عوضی تاریخ - آینده‌ای ندارند دست کم با دراز کردن بدبختی مردم و کشور نگذارند بختی به دیگران، اگرچه در صورت اصلاح شده آنان، داده شود.

در همه این سالها و به رغم تصویر کلی نوید کننده فضای نیروهای مخالف، پیشرفتهای مهمی صورت گرفت که آثارش به پیکار برای رهائی ایران محدود نخواهد ماند و در بازسازی ایران نیز سهمی بزرگ خواهد داشت. از حاشیه‌های مهتابزده چپ و راست نیروهای سیاسی که پیوسته باریک‌تر می‌شوند گذشته، منظره سیاسی پاک دگرگون شده است. آن انسان مریخی که سی سالی پیش دوربین خود را با احساسی ناخوشایند از تماشای ایران برگرفت، اگر دوباره به پائین بنگرد از تغییراتی که خواهد دید در شگفت خواهد افتاد. سخنان تازه و سخنگویان تازه روزافزونی شنیده، و باورهای که دست نزدنی می‌نمودند دور افکنده، می‌شوند. گفتمان یا بحث غالب سیاسی، همانندی فزاینده‌ای به غرب بورژوا امپریالیست می‌یابد. دموکراسی لیبرال و اقتصاد بازار و جهانگرایی، همراه ارزشهای جهانروای حقوق بشر در گفتمان روشنفکری سیاسی، بجای استبداد روشنرای به بن بست رسیده و مارکسیسم-لنینیسم همانگاه ورشکسته، و ملی-مذهبی، و سیاسی-مذهبی همیشه ورشکسته می‌نشینند. نگرش فراگیر به امر حیاتی توسعه، بر توسعه فرماندهی و یک سویه چیره می‌شود. سازمانهای سیاسی جدی (و نه گروه بندی‌های میان تهی) و اندیشه سیاسی بجای شعارهای رایگان، یا سیاست همچون موضوع پرسش و کینه، میدان عمل را فرا می‌گیرند. در میان غوغای سنگر گرفتگان گذشته‌های نابود، نیروهای سیاسی ایران بیست و شش سال گذشته را به یک دوره بازآموزی تاریخ همروزگار و بازنگری فرهنگ و سیاست ایران و جابجائی پارادیمها درآوردند با نتایجی که امروز در سراسر ایران بازتاب می‌یابد. اگر کسی بپرسد دستاوردهای این پرتاب شدگان به بیرون که نیمی از هستی‌شان را در ایران می‌زیند چه بوده است بهتر از همه می‌تواند پاسخ خود را در دگرگونی گفتمان و پارادیمها در خود ایران بیابد.

\*\*\*

تأثیرات متقابل بیرون و درون بر یکدیگر فراز و نشیب‌ها داشته است و بیشتر زمانها شکاف بزرگی، چه در احساس و چه در تصور، ویژگی آن بوده است. بیرونیان نه تنها هرچه از مردمی که دست به گریبان هر روزی رژیم‌اند دورتر می‌افتادند، هر چه کمتر نیز آنان را به حساب می‌آوردند به این معنی که در یک فرافکنی، نظر خود را نظر مردم در ایران می‌شمردند. در درون نیز مردم آنها را ملامت می‌کردند که حتا نمی‌توانند باهم بنشینند چه رسد که کار کنند. تا دوران بسازوبفروشی و اصلاحات بی دگرگونی، در زمانهایی که سازمانهای مبارز، بیشتر در اروپا، بهر در می‌زدند که راهی به درون بجویند مبارزان درونمرز، گرفتار جنگ و به بهبودهای اینجا و آنجا و نوید اصلاحات بیشتر (پس از آن) خرسند می‌بودند و همه انرژیها که صرف و خونها که ریخته شد از پیوستن دو سر پیکار برنیامد. اما پیام عرفیگرانی (سکولاریسم) بجای فقه پویا و روشنفکری اسلامی؛ و دموکراسی لیبرال بجای ملی-مذهبی؛ و استرلتری رهائی (براندازی یا به عبارت مسالمت آمیز تر تغییر رژیم) بجای اصلاحات که از بیرون به درون می‌رسید تأثیرات خود را می‌بخشید. آدم کشی‌های زنجیره‌ای چشمان بسیاری را گشود. با اینهمه بی میلی عمومی به بریدن کامل از نظم موجود و جهیدن به نامعلوم، جامعه سیاسی را از راه حل‌های رادیکال‌تر مبارزان بیرون بری می‌کرد. دو سه ساله اول ریاست جمهوری خاتمی - با برملا کردن نقش حکومت در ترورها و پرده دری‌های روزنامه‌ها در انفجار یک دوره کوتاه استثنائی مطبوعات آزاد اندیش - تکانی واقعی به صحنه سیاسی داد تا به جنبش دانشجویی انجامید که بزرگترین دستاورد دوم خرداد بود و سنگینی را سراسر بر درون گذاشت. دیگر تندروترین مبارزان تبعیدی نیز بهتر آن دیدند که همه نیروی خود را پشت آن جنبش بگذارند. اما جنبش دانشجویی تنها ماند و و از انقلاب مخملینی که نویش را می‌داد برنیامد. مردم همچنان ترسان از دگرگونی ناگهانی و به انتظار رهبری کسی که بیشترین رای تاریخ ایران را گرفته بود، تماشاگر ضربات سنگینی شدند که بر دانشجویان فرود آمد و دوم خردادیان که همه چیز خود را از دانشجویان و جوانان داشتند از پشت و رو به آن جنبش خنجر زدند.

از دیدگاه مبارزه با جمهوری اسلامی، دوم خرداد جایی برجسته دارد - اگر در نظر گیریم که همه مسئله مبارزه کشاندن توده مردم، فعال‌ترین بخش سیاسی آن، به میدان است، به این معنی که بطور جدی به رها شدن از رژیم بیندیشند و هر راه حل دیگر را رد کنند. تا هنگامی که مردم به بهبود وضع خود و اصلاح نظام سیاسی امیدی داشته باشند یا از جایگزین آن بیشتر بترسند یا از آینده نا معلوم به اکنون ناپسند پناه برند مبارزه همان خواهد بود که در پانزده بیست ساله نخست پس از انقلاب تجربه کردیم: گروه‌هایی از خود گذشته و سرسپرده که در حوزه‌های اختصاصی خود در برابر توده تماشاگران بی اعتنا با دشمنی نابرابر می‌جنگند. دوم خرداد از این نظر نیز لازم می‌بود که ظرفیت رژیم اسلامی را برای اصلاح و بهبود نشان دهد. توده‌های مردم تشنه هر کمترین نشانه بهبود، پیاپی از اصلاحگران پشتیبانی نمودند، فضای بین‌المللی همه همکاری بود، حتا مبارزان بیرون در برابر رایهای بیست و چند میلیونی ناگزیر از انتظار کشیدن می‌بودند. هشیارترینشان از دوم خرداد استفاده ابزاری کردند بدین معنی که در پی

بهربرداری از تضادهای درون رژیم و آزادی نسبی ولی بسیار قابل ملاحظه فضای سیاسی برآمدند؛ غیر فعال‌ترینشان زانده‌های بیرونی دوم خرداد شدند. به دوم خرداد این فرصت داده شد که دوره خود را به تمام طی کند. پس از دومین انتخابات ریاست جمهوری، و باز هم میلیون‌ها رای، و در حالی که مردم مجلس را نیز به آنها داده بودند دیگر هیچ بهانه نمی‌شد آورد که جنبش اصلاحی تنها گذاشته شده است و اگر شکست خورد از آنجا بود که مردم نیمه‌کاره رهاش کردند و ضد انقلاب کارشکنی کرد.

چنان شد که وقتی در انتخابات شوراها رای دهندگان در خانه‌هاشان ماندند و بست‌نشینی نمایندگان مجلس از یک میهمانی خصوصی نمایندگان در محل کار خود فراتر نرفت و پس از آن در انتخابات مجلس باز مردم با پاهایشان رای دادند کسی گله‌ای از شهیدان زنده و قربانیان ترور مقدس خودساخته‌شان بر صندلی‌های چرخدار نیز نشنید. پابرجاترین دنباله‌های دوم خرداد در بیرون نیز ناچار شدند شکست اصلاحات را از طبیعت رژیم و ناشایستگی خود اصلاحگران بشمرند. اما از هیچ کدام جز آنچه کردند بر نمی‌آمد و مردم بایست به چشم خود می‌دیدند. با پایان اصلاحات که یک چرخشگاه تاریخی در مبارزه با رژیم اسلامی است دیگر بطور قطع می‌توان گفت که مردم امیدی به این رژیم ندارند و تنها از آن می‌ترسند. ممکن است بگویند چه تفاوت دارد؟ ولی تا دوم خرداد، هم بیم بود و هم امید. ما هر چه هم نخواهیم می‌باید ببذیریم که شش سالی عموم لایه‌های اجتماعی ایران آماده بودند که، هر چند برضد امید، به دگرگشت آرام رژیم و اصلاح آن از درون و بدست عناصر یک آب شسته‌تر آن امیدوار باشند. همه استدلال‌های مخالفان بیرون در برابر این گرایش عمومی به استراتژی کمترین خطر، ناشنیده می‌ماند. تا دوم خرداد خودش را چنین بی‌اعتبار نکرد مخالفتهای بیرون به مخالف خوانی گروهی که دستی از دور بر آتش دارند تعبیر می‌شد.

امروز جز براندازی، سرنگونی، کنار رفتن، تغییر رژیم، چاره‌ای برای رهایی از این ساختار قدرت و قانون اساسی نمانده است (هر اصطلاحی می‌خواهند بکار برند، منظور آن است که چیز دیگر و بهتری، و نه از درون خودش، بجای آن بیاید). آنچه از مبارزه در ایران میسر باشد از این پس در این راستا خواهد بود و در بیرون صداهایی که به صبر و سازش فرا می‌خوانند هرچه خاموش‌تر خواهند شد. آنها که در میان مخالفان، سیاست تغییر رژیم را دنبال می‌کردند طبعاً دلگرمی و همراهان بیشتری یافته‌اند. از انتخابات دوره تازه مجلس، استراتژی و گفتمان بیرون دست بالاتر را یافته است. تا آن هنگام تاثیر بیرون بیشتر در زمینه فرهنگ سیاسی می‌بود. اندیشندگان و روشنفکران در جمهوری اسلامی دیرتر از بهترین بیرونیان می‌توانستند خود را از جهان‌بینی و فضای فرهنگی آشنای خویش آزاد کنند و هوای تازه‌ای که از دوردست تبعید به ایران می‌رسید جانشین ناپذیر می‌بود. اکنون با پایان بی‌شکوه اصلاحات، نفوذ بیرون بر گفتمان درون در استراتژی هم نمودار شده است. نگاهها بسوی کسانی بر می‌گردد که از آغاز می‌گفتند رژیم اصلاح پذیر نیست و دوم خرداد را می‌باید صرفاً رخنه‌ای در بدنه رژیم تلقی کرد و از آن تا می‌توان بهره گرفت؛ ولی پاسخ مشکل جمهوری اسلامی برداشتن این حکومت و جهان‌بینی از سر راه دمکراسی در ایران است.

جنبش ملی همه پرسی، جنبشی از درون، و فراخوانی خطاب به همه و نه گرایشهای سیاسی معین، که می‌رود فضای سیاستهای مخالف را در بیرون و درون گالوانیزه کند، از این همگرایی استراتژیک برخاسته است: یک، ما چاره‌ای نداریم که برای جایگزین (آلترناتیو) این رژیم بیکار کنیم؛ دو، ما به معنی همه ماست و هیچ ایرانی را به هیچ بهانه نمی‌توان حذف کرد، چه در مرحله تلاش برای رسیدن به یک انتخابات آزاد و همه پرسی پس از آن و چه شرکت در آن انتخابات و همه پرسی؛ سه، جایگزین این رژیم یک اسلام دیگر، یک دیکتاتوری دیگر بهر نام جمهوری یا پادشاهی نخواهد بود؛ چهار، بستر سیاست ایران از این پس جز اعلامیه جهانی حقوق بشر نیست، بر آن می‌باید ساخت و بیشتر رفت ولی از آن دور نمی‌توان افتاد. معنای واقعی فراخوان اینهاست و صرفنظر از اینکه چه کسانی به آن بپیوندند یا در برابرش بایستند تکانی را که دهه‌ها منتظرش بودیم به بیکره سیاسی ایران داده است. این توده لخت فسرده که تنها از انفجارهای دیوانه‌وار گاهگاهی بر آمده است و دشمنی با شعور و عقل سلیم را تا مایه سربلندی بالا برده است ناگزیر می‌شود به جهانی که پیرامونش به تندی دگرگون می‌پذیرد بنگرد. این توده مردمی که تنها خودشان برایشان اهمیت داشت ناگزیر می‌شوند هرکدام از "خود" نه چندان گرانبایشان، بیرون آیند و به منظره کلی‌تر بنگرند که از خودهای دیگر پر شده است. و می‌باید بیاموزند که آنان را نیز به حساب آورند و جهان تنها به کام خودشان نخواهد گشت؛ و در سیاست علاوه بر رویارویی و پابرجائی اصولی هنرهای مانند سازش compromise و همگرایی consensus نیز هست که به خیر عمومی خدمت خواهد کرد. ما سرانجام به یک همگرایی که بیشتر طیف آزادیخواه را دربر می‌گیرد رسیده‌ایم و می‌توانیم از یک جریان اصلی مخالف سخن بگوئیم که درون و بیرون نمی‌شناسد. هر دو سوی طیف، مشکلات و محدودیتهای

یکدیگر را می‌فهمند. در درون به آزادی و آشکاری نمی‌توان سخن گفت؛ در بیرون به احتیاط و پوشیدگی.

\* \* \*

این همگرایی تازه با یکی از بزرگترین بحرانهای سیاست خارجی رژیم همزمان شده است. تصمیم خلل ناپذیر جمهوری اسلامی به دست یافتن به سلاح اتمی به رویارویی خطرناکی با امریکا انجامیده است. یا جمهوری اسلامی دست برخواهد داشت و به صورتی بر راه لیبی خواهد رفت، یا همچنان به پنهان کاری و وقت کشی و ساختن بمب اتمی خواهد پرداخت و خود و کشور را به خطر خواهد انداخت. سخنانی از این دست که داشتن بمب حق ایران است و چرا دیگران داشته باشند و ایران نداشته باشد (لیبی نیز همین را می‌گفت) موضوع را ساده می‌کند. نخست، جمهوری اسلامی، ایران نیست و مردم ایران حکومتی که آنها را نمایندگی کند و منافع آنها را در نظر گیرد ندارند. دوم، ایران اولویتهای مهمتری دارد، کمترینش پایان دادن به پدیده کودکان خیابانی. سوم جمهوری اسلامی دیگران نیست، حتا پاکستان در وضع کنونی اش نیست که چنان مقایسه‌ای معنی داشته باشد. جمهوری اسلامی مانند لیبی تا پیش از عاقل شدن و عراق صدام حسین است. (معمّر قذافی نه تنها در زمینه رویگردانی از بمب اتمی و تروریسم، بلکه در سیاستهای عربی و افریقائی خود نیز چرخشهای 180 درجه کرده است.) این دلیل تراشی‌ها چه از روی یک ناسیونالیسم گمراه باشد چه برای آسان کردن کار رژیم، ممکن است محافظی را خوش بیاید ولی در محافظی دیگر بی‌معنی است و این محافظ دومی را می‌باید جدی گرفت، با عراق و بی عراق. امریکائیان و اسرائیلیان به دلایل مربوط به خودشان به هیچ روی یک جمهوری اسلامی مسلح به بمب اتمی را با طبیعت و پیشینه تروریستی آن و دشمنی دیوانه وار و نامربوطش - نامربوط به منافع ملی ایران - تحمل نخواهند کرد. چانه زدن‌های رژیم اروپائیان را نیز دیگر متقاعد نمی‌کند. هیچ کس تردید ندارد که رهبری اسلامی از سلاح اتمی کوتاه نخواهد آمد.

نیروهای مخالف امکانات محدودی در دور کردن خطر از ایران دارند و اگر بدترین احتمالات پیش آید می‌باید دست کم برای کاستن آسیبها آماده باشند. فراخوان ملی همه پرسى مقدمه‌ای برای چنان آمادگی نیز هست. همگرایی امروز نیروهای آزادیخواه به آسانی بیشتری می‌تواند در شرایط بحرانی، زمینه همکاری‌ها و چاره جوئی‌های مشترک را فراهم آورد که در چنان لحظات تاریخی حیاتی است. "پس از جمهوری اسلامی چه؟" پرسشی است که هیچگاه زود نبوده است و اکنون شاید زمانش هم رسیده باشد. فراخوان، پاسخ روشنی به این پرسش می‌دهد که چگونه و با چه تهیه‌هایی می‌باید از چنان مرحله‌ای با کمترین آسیب بدر آمد؟ ما تجربه یک دوجین رژیم استبدادی را از شیلی و نیکاراگوا گرفته تا افریقای جنوبی و اروپای خاوری داریم که به دلیل چنان همگرایی و آمادگی دربر گرفتن هرکس می‌خواست، با کمترین ویرانی و بی خونریزی سرنگون شدند. نمونه هراس انگیز عراق را نیز داریم که ترور و پرهیب (شیخ) جنگ داخلی، خلاء سیاسی را پرکرده است. اگر زمان نیروهای سیاسی آزادیخواه ایران برسد - که بهر صورت خواهد رسید - دورنمای ما روشن‌تر به نظر می‌آید. یک جریان اصلی دمکرات‌منش پدیدار شده است که دارد مشکل سیاسی و اخلاقی خود را می‌گشاید و دیوارهای روانشناسی و تاریخی میان خود را خشت خشت، مانند داستان تشنه و دیوار و جوی مثنوی، کوتاه می‌کند.

[www.d-homayoun.info](http://www.d-homayoun.info)